

فماة کرو و جد المطلب در تریب بوجود آید و در اینجا بحث سال است  
و شخصی از بی عفت بن عبد مناف به تریب رفت بود و یکی کوکان  
دید که تریبی از آن خند و شبیه بران میان بود و تریبی که  
از آنجا رفتی گفت من پسر ماست سید بطحا ام آن شخص سوال کرد  
که تو کیستی گفت من پسر ماست بن عبد مناف و چون آن شخص بگفت  
رفت با مطلب آن حکایت بگفت او گفت و الله عز و جل که نروم  
تا او بگردد آن شخص گفت تا که مرا بستاند و بران سوال شود  
و بر تریب و متوجه تریب شد و در بی عری بن جلد نولد  
و همان کوکان دید که تریبی از آن خند و شبیه را شناخت و اقامت  
گفت این پسر ماست گفت که بی برادر را که تو است که در تریبی  
که او را به مکه بری بهتر ازین زمان نه بینی که ماه و بی بی جبرست  
که بران کوکان متوجه شد پس شبیه را بخواند و گفت من هم تو ام و ترا  
که خواهم بود و اشتر را بخواند و بر لاشتر نشانند و متوجه که شد  
و مادرش تا شب معلوم نگرد بود و شب هنگام خبر روی دادند  
عم وی آمد و او را بگفت بود و مطلب چاشنی است که بگردد آن پسر  
از پس خود به اشتر نشانند و او گفت این بیت گفت پدر من است  
و او را بخانه رود و زن او گفت این بیت گفت پدر من است و دو تبار  
فوق به شبیه و شبید و هر کویها را مکه میگذشتند و خلاق او را عهد  
المطلب می خوانند و آن نام بوی باز آمد و بعد از آن مطلب

المطلب خلیفه روشد و پیشرو عالم اماره است و لیکن عهد المطلب  
از آنجا رفت بود که در لوزن و زندان او رفت است مولف کتاب  
روح الله و در کتب که این سخن فیض است از پیش بر ما که  
مشتمل شدن نور نوره از اصحاب طیبه به ارقام طاهره یاد کرد  
شد که ماست هر کوزه هر زمان نزع و صیبه کرد و ریاسته و کان اعمیل  
نسلیم عهد المطلب کرد و مع ذلک تاویل نه بر است و بجز غیر ازین  
بلان و وطن دانه فشانم بن پسرین سایب دوا به لند که عهد المطلب  
را در پسر بود یکی عهد الله پدر حضرت رساله صلوات الله و سلاله علیه  
و ابوطالب و زینر و مادر ایشان فاطمه بود و یکی جاسر و دیگر ضرار  
و در ایشان بنیله تریب بود و یکی عز و دیگر منوم و مادر ایشان عالمه  
بنت و نجیب بود و دیگر ابولعب و مادر وی از بی خواهر بود و دیگر  
عادت ماه وی خیمه از بی عاقر بود و دیگر جدائی مادر وی از بی  
خواهر بود اما ما تم اسم او تم و است و از آن سبب اول ما تم  
می گفتند سالی هر که خط خود و بر فلسطین رفت و آرد و پسیار  
به مکه آرد و اشتری می کرد و آن آرد به نان میخت و با آن کوشنها  
چله نمید ساخت و مخموم را ضیافت کرد و ماست بروی جاری شد  
و اول کسی که رعله الشنار و الصیف را مکه نیاد نهاد او بود رضی  
رضی به زینر بخانی از حبشه و فعلی جمله زینر تمام رفت و اما  
عهد مناف اسم او حضرت است و از غایب حسن و معانی که داشت او را